

## بقلم: آقای قویم الدوله

بقیه از شماره قبل

## مهستی نیشابوری

چون موکب شاهدخت از کاشان گذشت برشادمانی سلطان محمود افزود . پادشاه جوان ، که چشم براه میداشت و در انتظار رسیدن آن حیات جاودانی و آب زندگانی روز میشمرد تا جمال حالش تازه شود ، فرمان داد کاخ نوین را چون درجات الفردوس بیاراستند ، تالارها و رواقها و شاهنشینها را جامه افکندند ، و با نفیس ترین بساطهای بافت ایران و وساده های زرتار و سریرهای آبنوس و پرده های دیبای رومی منقش و تصویرهای کار استادان چین زینت دادند ، غرفات موزه هنرهای زیبا ساختند .

نقش صورتهای چین و عکس دیباهای روم

کرده در آینه چون جام جم گیتی نمای

و هر چه می بایست از اوانی و اثاث و لوازم تمتع زندگانی بانجا بردند ، و کلاها را راست کردند . شاهدخت بهر شهر و قصبه ای که میرسید آذین می بستند ، نزل و پیشکش می آوردند و خوانها مینهادند .

مهستی در سفر عراق شادی و نشاط خاصی در مردم یافت . در ری و قم و کاشان و اسپهان و همدان و دینور و کرمانشاه يك قیافه اندوه بار و يك چهره پژمرده ندید . همه جا جنبش و شور زندگانی موج میزد . شادی و نشاط توده بیشتر درین بود که کار می کردند و برفاه و خوشی روزگار می گذرانیدند .

ارکان حضرت و امراء و مقدمان و اعیان و محتشمان دارالملک باتکلفی سخت

عظیم پیشباز ملکهٔ عراق را بسیجیدند . سلطان محمود هر چه می‌اندیشید نمیدانست این دوشبانه‌وزرا چگونه بگذرانند .

روز دیگر هنگام فرونشستن اشعهٔ زرین آفتاب مهد قدم بقدم زرافشان و شکر ریزان بظاهر اسپهان رسید . شهر را آراسته و آذین بسته ، اهالی دارالملک مردوزن و کودک برجوشیده بیرون آمده ، خلتی انبوه بنظاره ایستاده بودند . اسپهان چون روز شده بود از بسیاری شمعها و مشعلهای افروخته . بارانکی خرد خرد میبارید ، چنانکه زمین ترگونه گردید .

در مسیر موکب شاه دخت زرافشانی و گلپاشی میگردند ، عود و عنبر میسوخند ، بر سر گذرها رامشگران زخمه میگرفتند و قوالان میخواندند آن شب تا بامداد مردم شهر و حومه شادمانی و طرب و پای کوبی کردند ، چنین سور و سروری کس نشان نمی داد .

چون مهدزرین بدر کاخ نوین رسید وزیر پیش آمد و خدمت کرد و گفت : امروز اسپهان از میامن قدوم ملکهٔ معظمه منور و همای اوج سعادت بفرق اهالی این خطهٔ مینونشان سایه افکن و بال گستر است .

عروس بسان خورشید در بیت الشرف جای گرفت ، بانوان و دایگان و ددگان و کنیزان و خدمتکاران را از عمارت‌ها و محملها فرود آوردند .

هنگام نماز خفتن سلطان از کاخ کهن ملکشاهی بر نشست باشعار و جلال جهان داری و بسیار مردم از حاشیت و گروهی از غلامان خاصه باقباهای سقلاطونی در سیم و زر غرق سوار بر اسبان راهوار تازی نژاد و پنجاه پیاده باخودها و طوقهای زرین بکاخ نوین آمد و فرود سرای حرم رفت . ده حاجب سرایی و چند تن از خواص خدمت که روا بود حرمخانه را دیدن بوثاقها بنشستند و جوقی نوبتی از پیادگان بدر گاه کاخ و اطراف بستان سرا نامزد شدند .

آفتاب دیدار سلطان بر شاه دخت افتاد، ملکه بدیع الجمالی دید که چشمان  
 کبودش با آسمان عظمت میفرودد و شمع جبینش عشوۀ مشتری را بچیزی نمیخورد،  
 رخسار زیبا و گونه‌های گلگونش درخشنده‌تر از روشن سپهر.

با کیسویی چو سنبل پیچان با قامتی چو سرو برومند  
 از چشم وی عیان هوس عشق در لعل او نماند شکر و قند  
 مهستی سرعروس را آراسته و طره مشکبوی و کیسوان انبوهش را بسان یک  
 بنای رفیع یا داربستی بلند چنان ساخته که درعین برپیچ و خمی کمال استادی در آن  
 بکار رفته بود.

پادشاه جوان پیش آمد شاه دخت را بوسید و گفت :

امشب که آفتاب دخت در برابرست

خورشید پیش چشم من از ذره کمتر است

پس از صرف شام آن مایه ناز را بجایگاه خواب، که غرفه‌ای مشرف بر زاینده  
 رود و چون حجره آفتاب روشن بود، هدایت کرد. چون درهای وصال را بروی  
 خود گشاده دید وی را تنگ در آغوش کشید و از گلبنش گل‌های مسرت چیده و دیگر  
 روزم در آن خلوت و نشاط بود.

گاهی بار سپید از دست شه جست تذر و باغ را در سینه بنشست



سلطان محمود فرمان تشریفات شایان و تهیه فراوان داده، خانسالار تکلف  
 بسیار ساخته بود.

فردای آن روز زنان وزراء و ارکان دولت و اعیان و محتشمان دارالملک بدیدار  
 ملکه عراق آمدند. مهستی با سیمای گشاده و خوشرویی و لطف و بشاشتی  
 که جبلی اصیل زادگان خراسان است ایشان را پذیره میشد و راهنمایی میکرد به  
 تالاری که سقف مقرنس و گنبد رفیع آن روی چهار ستون از سنگ سماق استقرار

داشت. - کنبدی رفیع بزر ولاژورد منقش ، بسان منسوجی زربفت ، که گل‌های الوان آن چون نور بدیدگان داخل شود و مایه سرور بینندگان گردد . زیر کنبد راسبک نقاشیهای کاخهای سلطان یمین الدوله محمود غزنوی شکار گاه و میدان گوی بازی و نخلستان و مرداب و نی‌زار نگاشته بودند . در سرستونها بطرز استوانه های قصر شوش (۱) يك جفت گاو نشسته حجاری کرده ، دیوارها چنان صیقلی که واردین روی خود را در آن میدیدند .

دوشیزگان بزرگان دربار گلاب بر رخسار میهمانان می افشاندند ، بنات زیبای اسیران رومی (۲) مشروبات خوشگوار در ساتکینه‌های بلور و حلویات در طبق های زرین پیش می آوردند . - درجهیز عروس ادانی مرصع و ظروف چینی فغفوری که در سرکار هیچ پادشاهی نبود و چندنان نفائس و طرائف بود که انفاص از شرح و وصف آن عجز داشت .

مهستی باهريك از بانوان بطرز خاصی دلنوازی و شوخی و مجلس آرای میگرد ، بذله‌های لطیف می گفت :

پس از ساعتی شاهدخت نیمتاجی از زر ناب مکلل بالماس بر سر دامنکشان وارد تالار شد ، بر سریر زرین گوهر نشانی که در شاهنشین نهاده بودند نشست ، و با بشاشت و اهتزاز طبع نظری باطراف افکند .

بانوان نثارها کردند و دعا ها گفتند ، کنیزگان ماهروی ترك در مجمرهای مرصع عود و عنبر سوختند ، جوقی از دخترگان نارپستان - سرها بگل سرخ آکنده

(۲) شوش پایتخت زمستانی شاهنشاهان هخامنشی بوده است .

(۲) سلطان ابوشجاع آلپ ارسلان بسال ۲۶۳ هجری لشکریان رومی را در آذربایگان مغلوب و منهزم و امپراتور عظیم الشأن روم « رمن دیوژن » را اسیر کرد . قلمرو شاهنشاهان صدر اول سلجوقی با ممالک روم هم مرز بود ، ولایت داران ایشان در زد و خوردهای سرحدی از رومیان اسیر میگرفتند .

گیسوان مشکین پریشان و معطر ساخته - پیای کوبی و دست افشانی و سرود خوانی، برخاستند، بزم را پر شور و شغب کردند.



روز سوم سلطان بگاہ بر نشست و بکاخ کهن ملکشاهی رفت، در آنجا با حشمت و شوکت بسیار بار داد. شاهزادگان و وزراء و امراء و ارکان دولت و خداوندان سیف و قلم محتشمان ولایت بیامدند و نثارها کردند که آنرا حد و اندازه نبود. پادشاه جوان با هر یک از بزرگان و مقدمان از سر نشاط انبساط کرد. هدایا و تحفی که از اعیان حضرت و ولایت داران رسیده بود پیش آوردند، شعراء شعر خواندند و صلوات گران یافتند.

پس از مجلس بار بر نشست و بمیدانی که بکاخ نزدیک بود رفت، ساعتی گوی و چوگان باخت و نیزه انداخت و بگرما به شد و جامه بگردانید و باز گردیده بخوان نشست.

در صفت بزرگ کاخ و چمنهای اطراف خوانهای بسیار نهاده و تکلف بی اندازه کرده بودند، ارکان ملک و امراء و اعیان و اولیاء چشم را بر آن خوانها نشانندند. هر چیز این سور در خور یک همچو جشن و سروری بود.

سلطان محمود پس از نان خوردن نشاط شراب کرد، ندیمان آمدند، مطربان زخمه گرفتند، قوالان قول و غزل خواندند. ساقیان ماهروی قباهای لعل فام پوشیده دو گان دو گان می آمدند.

همه با زلفهای غالیه فام مشکین بوی ساتکینها روان و کاخ پر از نشاط شد، از بوی عود و عنبر که در طبقه سفلی در مجمرها می سوختند و شمیم آن از راه دود کشها بیلا صعود میکرد محفل معطر می گشت.

در بستانسرای مجاور کاخ برای توده مردم سایه بانها برافراشته و طنابهای ابریشمین که خیام بدان بسته بود از حلقه های عاج گذرانیده بر اقصان اشجار بسته

وصلای عام داده بودند. اشربه خوشگوار در دستکانیها ریخته حلویات و فواکه بعد افراط در طبقها نهاده، باده ارغوانی چون آب جوی روان، ساغزهای بلور و جام های زرین در دور و جریان.

چون سلطان میخواست که درین جشن با شکوه طبقات مردم با آزادی بیایند و بروند و برای مردم يك تفریح عمومی باشد، فرموده بود که هیچیک از درباریان که بمیزبانی گماشته شده اند حق امر و نهی ندارند، فقط نظم محفل را حفظ کنند. روزی با نام گذشت.

پس از آنکه این جشنها پایان یافت، سلطان محمود امراء و سالاران و سوارانی که همراه مهد از خراسان بعراق آمده بودند نواخت و تشریف داد و خشنود باز گردانید، چنانکه از کرم و لطف او سزید.



پادشاه جوان بیشتر در سرای حرم میگذرانید، روی دلکش ملکه باغ دلگشایش بود، زندگانی را برای همسر زیبای عزیزش میخواست، او را بعد پرستش دوست میداشت، هر آن بر مهر می افزود و از سایر تصورات میکاست، چنان پای بست عشق شاهدخت بود که سر از پای نمیشناخت.

مهستی در اسپهان ندیم و دمساز و محرم راز ملکه عراق بود، شاهدخت وی را نیکو عزیز داشتی و خزائن کاخ را با سپردی. سلطان محمود چون آن هنر - پرورده ظریف نیک خوی تازه روی را دید پسندید، دیدارش را بفال فرخنده و میمون گرفت، شیفته جمال و کمال و لطف اعتدالش گشت و او را تشریف حریفی کاسه و کاس ارزانی فرمود.

مهستی نیکو سخن و موزون نکته و مجلس آرا بود.